

است، همیشه بر وفق مقتضای عصر و احتیاج زمان رفتار نموده، هفته‌یی يك روز به مفاد آیه کریمهٔ «وَسَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ بِهٖ اِتِّفَاقٌ یَّکْدِیْکُرُ» از روی حقیقت در تصفیةٔ امور دولت و ملت شور نمایند... با این ترقیات فوق‌العاده اروپائیان، چندی نخواهد گذشت که ایران نیز در عداد دُول مشروطه و دارای قانون اساسی، قرار خواهد گرفت و احکام عادلانه حریت افکار و مساوات حقوقیه را جاری نموده و دیگر گوش به سخنهای واهی نمی‌دهد، لهذا به شخص حضرت والا واجب است که قلب مُبارک شاهنشاه معظم را با عرایض صادقانه، از اشتباهات مُرَوَّرانه درباریان آگاه نماید که جد و جهد ایشان برای منافع دو روزهٔ خودشان است نه از برای قوام سلطنت دولت ایران.

باز قسم به ذات پاک احدیت یاد می‌کنم که وضع قانون هرگز منافی مذهب حقّهٔ اسلام نیست و خلل و نقصی به دین و اسلامیان نمی‌رساند، بلکه به واسطهٔ اجرای قانون، اسلام و اسلامیان به فواید غیرمترقبه نایل می‌شوند و از دستبرد اجانب خلاص و آسوده شده و در انظار اهل عالم به عظمت و بزرگی زندگی می‌نمایند...»^۱

نامه‌نگاری و نثر فارسی در دوره قاجاریه

از دوره فتحعلیشاه به بعد، در اثر تماس جبری زمامداران ایران با کشورهای پیشرفتهٔ غرب و شکستهای مکرر ایران از روسیه تزاری و آشنا شدن طبقات ممتاز با فرهنگ و ادبیات اروپائی، و از همه مهمتر در نتیجهٔ ضروریات اجتماعی و اقتصادی عصر جدید، منشیان و دبیران رسائل دریافتند که عهد تعارفات و مجامله‌کاری و نگارش نامه‌های مُزین و مصنوع سپری شده و باید به واقعیات عینی زمان توجه کرد و از القاب و عناوین پوچ و بیمعنی، در نوشتن نامه‌ها، حتی‌الامکان چشم پوشید، به همین جهت از دورهٔ ناصرالدینشاه به بعد بازی با الفاظ به تدریج جای خود را به ساده‌نویسی سپرد و پس از سقوط قاجاریه و روی کار آمدن حکومت پهلوی، دولت با صدور بخشنامه‌یی القاب مقامات رسمی را مشخص نمود و به ژاژخایی و تعارفات بیهوده پایان بخشید.

آفرین

نثرنویسی در عهد قاجاریه

«در دورهٔ پادشاهان قاجار، کلام منظوم همچنان غلبه دارد و نثرنویسی در درجهٔ دوم اهمیت است و چنانکه دیدیم نهضتی در شعر پارسی برای بازگشت به سبک قدما پدید

می آید، اما بازگشت ادبی به کلام منشور کمتر توجه دارد و این نهضت و جنبش در نثر نه تنها دیرتر به وقوع می پیوندد، بلکه خیلی آهسته و کند و تدریجی است. نثر این دوره، غالباً عبارت از آثاری است که به همان سبک و روش پیشین نوشته شده و از نظر ادبی زیاد قابل اعتنا نیست. منشیان و نثرنویسان این عهد، مانند فاضل خان گروسی، عبدالرزاق بیگ دنبلی، میرزا صادق همای مروزی وقایع نگار و منشی حضور فتحعلیشاه، میرزا جعفر ریاض همدانی منشی سفارت انگلیس، میرزا طاهر شعری دیپاچه نگار مؤلف گنج شایگان، میرزا عبداللطیف مترجم کلیله و دمنه و مؤلف برهان جامع در لغت، میرزا حیرت مترجم تاریخ سرجان ملکم از فضلالی هندوستان، میرزا عیسی قائم مقام فراهانی، میرزا تقی علی آبادی صاحب دیوان، میرزا حبیب الله قآنی، میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله نشاط و میرزا رضی تبریزی و دیگران، بدون آنکه خود درصدد ترویج شیوه کهن باشند تا حدی بدان دلبستگی دارند و هنوز در منشآت خود کمابیش از سبک و شیوه دیرین پیروی می کنند و این وضع با وجود اصلاحاتی که کسانی مانند میرزا ابوالقاسم قائم مقام در نثرنویسی به وجود آورده اند، تا اواسط سلطنت ناصرالدینشاه ادامه دارد و باز مانند پیش، دبیران و منشیان نه تنها در نامه ها و نوشته های خصوصی، بلکه در مکاتبه با پادشاهان کشورها به عبارت پردازی و سجع سازی سرگرم و دلخوشند، چنانکه اگر فرمانهای دولتی و نامه های رسمی آن زمان را ببینیم، حیرت می کنیم که چگونه پادشاهان و وزیرانی در بند این گونه عبارت های پوچ بوده اند و دبیران را ماهانه گزاف داده اند و تنها برای پرداختن آن عبارت های بیمعنی نزد خود نگاهداشته اند.

برای روشن شدن این بحث و اطلاع بر پیشرفت کند و تدریجی نثر فارسی، ابتدا چند فقره از منشورها و ارقام و نامه های رسمی را، که به تاریخهای مختلف نوشته شده است، به ترتیب زمان تحریر آنها، در زیر می آوریم و بعد به شرح احوال و آثار چندتن از نویسندگان نامی این عهد می پردازیم:

نامه یی از قول فتحعلیشاه به ناپلئون: در این نامه که میرزا عبدالوهاب نشاط از قول فتحعلیشاه به ناپلئون امپراتور فرانسه نوشته، مطالب سیاسی تحت الشعاع لفاظیها و عبارت پردازیهای بیجا قرار گرفته است: «بعد از شکر و منت خداوندی... پادشاه مکرم، خسرو معظم، خدیو اکرم، امپراتور اعظم، مالک ممالک فرانسه و ایتالیا، روانش شاد و جهانش بر مراد باد! شهریارا، کامگارا، از روزی که مابین این دو دولت جاوید مدت، عهد یگانگی بسته و شاخهای گلبن یکرنگی به هم پیوسته است، تاکنون به میامین بختهای فیروز، روزی نرفت که رشته دوستی در دست الفت تابیی نبیند و گلشن یکجتهی از مشرب

صفوت آبی. خصوصاً در این اوان که عالیجاه... از حضرت سپهر بسطت، مرحله پیمای طریق مراجعت گشته و از غرض مهربانیهای کارگذاران آن درگاه شرح الطاف آن فروغبخش مصابیح دولت و جاه و ضیا^۱ افزای انجمن محبت گردید و الحمدلله از هردو جانب دقیقه‌ای از رسوم یکجتهی متروک نیست و گامی جز به نیروی عهود یگانگی مسلوك نه. کارگذاران دولت از این سو اگر بر الواح ضمیر نقش بندند صفحات خاطرها از آن جانب مرآتی^۲ صافی است و هواخواهان شوکت از آن صوب اگر در بیان مهمی سخن برانند مصداق زبانها از این جانب ترجمانی کافی، و از این رو، آینهٔ اقبال دوستان پاك است و منطق آمال دشمنان بر خاک. بریدان و معتمدان این دولت در آن حضرت، نسر^۳ آسا و بخت‌سان و عاکفند و ایلچیان و افیجالان^۴ دولت فلک‌نشان اقبال مثال دایر و واقف و در خدمات حضرتین فلک بسطت ثابت و مستقیمند و در عین استقامت گاه راجع و گاه مقیم. والسلام»

برای تکمیل این بحث و جلب توجه خوانندگان به پیشرفت و اصلاح نسبی و تدریجی نثر فارسی، دو نامه‌ای که از طرف فتحعلیشاه به مناسبت کشته شدن گریبایدوف، سفیر روس، اولی در ربیع‌الاول و دومی در ذیحجهٔ سال (۱۲۴۵ ه. ق.) - بعد از ورود کنیاز دولگوروکی، سفیر جدید به امپراتور روس نوشته شده و هردو انشای میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی است، در زیر نقل می‌شود:

نامهٔ فتحعلیشاه به امپراتور روس:

«اول دفتر به نام ایزد دانا صنایع پروردگار حی توانا وجودی بیمثل و مانند و مبرا از چون و چند که عادل و عالم است و قاهر هر ظالم، پاداش هر نیک و بد را اندازه و حد نهاده، به حکمت بالغهٔ خود بدکاران را زجر و عذاب کند و نیکوکاران را اجر و ثواب ببخشد و دورد نامحدود بر روان پاك پیغمبران راستکار و پیشوایان فرخنده کردار باد؛ و بعد، بر رأی حقایق‌نمای پادشاه ذیجاه ا نصاب کیش و عدالت‌اندیش، تاجدار با زیب و فز، شهریار بحر و بر، برادر والاگهر خجسته‌اختر، امپراتور ممالک روسیه و مضافات، که دولتش با جاه و خطر است و رایش با فتح و ظفر، مخفی و مستور معاناد که ایلچی آن

۱. نور

۲. آینه

۳. نام دو ستاره

دولت رادر پایتخت این دولت، به اقتضای حوادث دهر و غوغای کسان او با جهال شهر، آسیبی رسید که تدبیر و تدارک آن بر ذمه کارگذاران این دوست واقعی واجب و لازم افتاد. لهذا اولاً برای تمهید مقدمات عذرخواهی و پاس شوکت و احترام آن برادر گرامی، فرزند ارجمند خود، خسرو میرزا را به پایتخت دولت بهیة روسیه فرستاد. حقیقت ناآگاهی این حادثه و ناآگاهی امنای این دولت را در تیلونامه صادقانه مرقوم و معلوم داشتیم و ثانیاً نظر به کمال یگانگی و اتفاق که مابین این دو حضرت آسمان رفعت هست، انتقام ایلچی مزبور را بر ذمت سلطنت خود ثابت دانسته هر که راز اهالی و سکان دارالخلافة گمان می‌رفت که در این کار زشت و کردار ناسزا اندک مدخلیتی تواند داشت، به اندازه استحقاق، مورد سیاست و حد و اخراج بَلَد نمودیم. حتی داروغه شهر و کدخدای محله را نیز به همین جرم که چرا دیر خبردار شده و قبل از وقوع این حادثه، ضابطه شهر و محله را محکم نداشته‌اند، عزل و تنبیه و ترجمان کردیم. بالاتر از اینها همه، پاداش و سزایی بود که نسبت به عالیجناب میرزا مسیح وارد آمد با مرتبه اجتهاد در دین اسلام و اقتفا و اقتدایی که زمره خواص و عوام به او داشتند، به واسطه اجتماعی که مردم شهر هنگام حدوث غائله ایلچی در دایره او کرده بودند، گذشت و اغماض را نظر به اتحاد دولتین شایسته ندیدیم و شفاعت هیچ شفیع و توسط هیچ واسطه در حق مقبول نیفتاد. پس چون اعلام این گزارش به آن برادر نیکوسیر لازم بود به تحریر این نامه دوستی علامه پرداخته، اعلام تفصیل اوضاع را به فرزند مؤید موفق، نایب‌السلطنه عباس میرزا، محول داشتیم. امید از درگاه پروردگار داریم که دم به دم مراتب و داد این دو دولت ابدیت بنیاد در ترقی و ازدیاد باشد و روابط دوستی و یگانگی حضرتین پیوسته، به آمد و شد رُسُل و رسائل، متأكد و متضاعف گردد. والعاقبة بالعاقيه. تحریراً فی شهر ربیع الاول سنه ۱۲۴۵.

چند تن از نویسندگان این عهد

عبدالرزاق بیگ «عبدالرزاق بیگ دنبلی صاحب تاریخ مآثرالسلطانیه و تألیفات دیگر^۱ هنگام اقامت در شیراز کتابی به نام حدائق الجنان در سرگذشت خود و ترجمه علما و فضلالی معاصر با داستانهایی از کریم خان زند و خاندان او نوشت و بعد در همان کتاب تغییراتی داد و اصلاحاتی کرد و نام آن را به تقلید از کتاب

۱. حقایق الانوار، حدایق الادبا، نگارستان دارا، ترجمه عبرتنامه از ترکی، جامع خاقانی، روضة الاداب و جنة الالباب (به زبان عربی)، دیوان قصاید و غزلیات، مثنوی ناز و نیاز، مختارنامه منظوم در غزوات مختار بن ابوعبیده ثقفی.

تجزیه الامصار و تجزیه الاعصار تألیف عبداللّه بن فضل اللّه شیرازی، تجربه الاحرار و تسلیة الابرار نهاد. این کتاب - به گفتهٔ ملک الشعرا یهار - از شاهکارهای قرن دوازدهم هجری است و به شیوه‌ی بین شیوة و صاف و گلستان شیخ تحریر یافته و تمام مزایای فنی گذشته را دربر دارد و «می‌توان آن را از جمله آثار دانست که مربوط به رستاخیز ادبی و بازگشت به سبک قدیم است.»^۱

اینک نمونه‌ای از این کتاب: «حکایت کرد که با جمعی از اهل وجد از راه نجد عازم بیت‌الله شدیم. از شوق وصال کعبه مشتاقان، خار مغیلان بر قدم، گل و سمن بود و لالهٔ تمنا در ریاض خاطرها می‌دمید و خار وادی بطحا^۲ دامن دل می‌کشید. رفقا گفتند که در قبیلهٔ نجد، دختری قبلهٔ اهل وجد آمده، در جمال و کمال چون سلمی و لیلی، چندین پرستارش در خیل است و دلها به نظارهٔ آن حسن دلربا مانند مغناطیس در میل. و خیام^۳ آن زیبا خرام از راه منحرف بود و میل اعنه و مطایا و جمال رفقا باعث تأخیر کعبهٔ کمال می‌شد و زبان رهروان و خجسته خصال گویا به این مقال:

ساربانان نشان کعبه کجاست که بمردیم در بیابانش
پای راهپیمایان در هوای آن ماه سیما در گِل، و من از جدایی یاران پریشان‌دل.
جان گشاید سوی بالا بالها در زده تن در زمین چنگالها
یاران از راه، میل به مقام آن دلارام کردند، چون ذوالرّمه به وصال خرقاء شوریده و مستهام.

تمام الحج ان یقف المطایا علی خرقاء واضعة اللشام^۴
مرا نیز جدایی از یاران در صورت تنهایی مشکل می‌نمود و اطاعت امر لانتلقوا
بایدیگم الی التهلکة^۵ لازم. ناچار با یاران موافقت کردم و با همدمان روی به راه آوردم. قبل از ورود به مقام معهود، یکی از رفقا را که میل قلبی به دیدار آن سمیر از همه بیشتر، بلکه باعث انحراف از طریق، همان رفیق صدیق بود، چیزی در راه به انگشتش خلید و از بیتابی فریادش به آسمان رسید. گفتند مگر خار است و خلیدن خار موجب آزار. یاران گفتند با اینکه آن دختر را حسنی تمام است، در مداوای اوجاع مولمه نیز او را وقوفی مالاکلام

۱. ملک الشعرا یهار، سبک‌شناسی، ج ۳، ص ۳۲۰.

۲. هامون، بیابان

۳. خیمه، چادر

۴. زیارت خانهٔ خدا وقتی تمام است که شتران بر در سرای خرقاء - که روی بند از رخسار برگرفته باشد - بخوابند (خرقاء نام معشوقهٔ شاعر است.)

۵. خویشن به هلاکت نیفکنید (قرآن، سورهٔ بقره، آیهٔ ۹۵).

است. اگرچه از کاوش مژگانش جراحتهای ناسور است، اما لعل نوشپورورش نوشدار و بخش دلهای رنجور. علاج درد این مستمند دست آن سرو بلند است، اگرچه از تطاول غمزه خانه‌روب است، اما از بنان مخضوب، مرهم نه دلهای نژند.

دستی از پرده برون آمد چون عجاج سپید گفتی از میخ همی تیغ زند زهره و ماه
پشت دستی به مثل چون شکم قاقم نرم چون دم قاقم کرده سرانگشت سیاه^۱
چون به خیام‌زاده کرام رسیدیم، رفقا او را ملاقات کردند و گفتند از آنچه شنیده بودیم افزون‌تر دیدیم. باری مراسم دلنمودگی^۲ و میزبانی ظاهر نمود...»^۳

از پیشوایان سبک جدید ادبی، میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام، پسر قائم‌مقام ثانی
میرزا عیسی قائم‌مقام اول، معروف به میرزا بزرگ بود؛ وی علاوه بر مقام ادبی از رجال و وزرا و سیاستمداران بنام اوایل دوره قاجاریه است. در سال (۱۲۲۶ ه.ق) در استان آذربایجان به وزارت عباس میرزا ولیعهد رسید و در دوران تصدی، سعی می‌کرد امور خطه مأموریت او تحت اصول و قواعد صحیحی انجام پذیرد، ولی در دربار فاسد قاجاریه اجرای چنین نیتی سخت دشوار بود. عاقبت در اثر سعایت و بدخواهی دشمنان، عباس میرزا، از فتحعلیشاه تقاضا کرد که او را به تهران طلبیده و در آنجا معزول کنند. قائم‌مقام مدت سه سال از تصدی مشاغل دیوانی برکنار بود، ولی در سال (۱۲۴۱ ه.ق) به سبب اختلال امور آذربایجان بار دیگر از وی در حل و فصل امور استمداد جستند و به مقام سابق بازگشت، وی که به اوضاع نابسامان ارتش ایران واقف بود، با جنگ ایران و روسیه تزاری مخالفت ورزید و به این گناه بار دیگر مغزول شد، اما پس از شکست ایران از روسیه که منتهی به عهدنامه تنگین ترکمن‌چای گردید، شاه به خطای خود پی برد، از او استمالت کرد و به آذربایجان فرستاد و نایب‌السلطنه ناچار با کسب اجازه از شاه به عقد صلح با روسیه تزاری پرداخت.

عباس میرزا چون از ادامه حیات نومید شد، وصیت کرد که قائم‌مقام، پسرش محمد میرزا را به سلطنت برساند، او با کفایت و کاردانی چنین کرد و به پاس این خدمت به مقام صدارت عظمی ایران منصوب گردید، ولی قائم‌مقام تنها به داشتن مقام دلخوش نبود و می‌خواست دست به اصلاحات اساسی بزند و از سوءاستفاده‌ها و قدرت نامحدود

۱. شعر از کسانی مروزی است.

۲. از دل نمودن، مهربانی کردن و مردمی کردن. (فرهنگ معین).

۳. بحی آیین پور، از صبا تا نیما از ص ۴۶ تا ۵۲ (به اختصار)

شاهزادگان و دیگر درباریان بکاهد و آنان را به حدود و حقوق خود آشنا سازد، وی بدون توجه به محیط و امکاناتی که داشت به این مهم اقدام کرد و با این کار خیر، و کوتاه کردن دست مفتخواران، عده‌یی به دشمنی و مخالفت با او برخاستند و به کمک حاج میرزا آقاسی، بر سوء ظن شاه به وی افزودند تا سرانجام شاه مستبد فرمان خفه کردن این وزیر اصلاح طلب را صادر نمود.

قائم مقام در فنون ادب از نظم و نثر استاد بود و اشعار و نامه‌ها و منشآت او نمونه فصاحت و بلاغت، و یادآور سبک شیوای سعدی بود. متأسفانه قسمت اعظم اشعار او در مدح رجال و زورمندان زمان بود، و کمتر به مسائل اساسی عصر خود توجه کرده است؛ تنها در اشعار زیر برخلاف معمول به توصیف اوضاع سیاسی آن روزگار پرداخته و از استیلای روس و شکست سپاه ایران اظهار تأسف و ملال کرده است:

روزگار است آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد
 مهر اگر آرد بسی بیجا و بی هنگام آرد قهر اگر دارد بسی ناساز و ناهنجار دارد
 ... لشکری را گه به کام گرگ مردمخوار خواهد کشوری را گه به دست مرد مردمدار دارد
 گه به تبریز از پطرز برگ اسپهی خونخوار راند گه به تفلیس از خراسان لشکری جزار دارد
 دیگر از اشعار تأثرانگیز او قصیده‌یی است که پس از سال ۱۲۳۹ ساخته و چون مسعود سعد سلمان از سرنوشت شوم خود و در معنی از وضع اسف‌انگیز کشور اظهار ناراحتی و ملال کرده است:

ای بخت بد، ای مُصاحب جانم	ای وصل تو گشته اصلِ جرمانم
ای بی تو نگشته شام یکروزم	ای بی تو نرفته شاد یک آنم
ای خرمن عمر از تو بر بادم	وی خانه صبر از تو ویرانم
هم کوکب سعد از تو منحوسم	هم مایه نفع از تو خسرانم
تیغست ستاره و تو جلادم	سیجست ^۱ زمانه و تو سجانم ^۲ ...
از روز ازل تویی تو همراهم	تا شام ابد تویی تو همشانم
عمری است که روز و شب همی داری	برخوان جفای چرخ مهمانم
آن سفله که میزبان بود ندهد	جز خنطل صبر و یأس و حرمانم
خون سازد اگر دهد دمی آبم	جان خواهد اگر دهد لبی نانم
... زان سان که سگان به جیفه گرد آیند	با سگ صفتان نشانده بر خوانم

۱. زندان

۲. زندان بان

... تا چند به خوان چرخ باید برد از بهر دونان جفای دونانم؟
این شعر را قائم مقام در نکوهش اللهیارخان آصف الدوله که در جنگ دوم ایران و روس، فرار را بر قرار ترجیح داده سروده است:

بگریزد به هنگام، که هنگام گریز است رود ری جان باش که جان، سخت عزیز است
ای خائن نان و نمک شاه و ولیعهد حق نمک شاه و ولیعهد گریز است؟
آن صلح به هم برزن و از جنگ به در زن نه مرد نبرد است، زنی قبحه و هیز است
گوید که غلام در شاهنشهم، اما بالله نه غلام است، اگر هست کنیز است
برگشته به صد خواری و بیعاری و اینک باز از پی اخذ و طمع دانگ و قفیز است
حاشا که توان آهن و پولاد بریدن بادشنه چوبین، که نه تنداست و نه تیز است»^۱

قائم مقام، تنها در عالم سیاست قهرمان نیست بلکه در بین نویسندگان نیز، مردی مُدِّع و مُتکرر است. قدرت قلم و سحر بیان او به حدی بود که شاه از گفتگو و مصاحبه با او بیم داشت و خود را همواره محکوم منطقی و استدلال او می دید.

هنگامی که وی را به حکم محمدشاه بازداشت کردند، شاه گفت: «قلم و قرطاس^۲ از دست او بگیرند و اگر خواهد شرحی بر من نگار کند، نیز نگذارند، که سحری در قلم و جادویی در بنان و بیان اوست که اگر خط او را ببینم، فریفته شوم و او را رها کنم.»^۳

نمونه‌ای از آثار منشور قائم مقام

نامه‌ای دوستانه از قائم مقام: «مهربان من، دیشب که به خانه آمدم، خانه را صحن گلزار و طبله عطار دیدم، ضعیفه^۴ مستغنی الوصف^۵ که مایه ناز و محرم راز بود گفت: امروز ظهر، قاصدی نامه سر به مهر آورد که سر بسته در طاق ایوان و گلدسته باغ رضوان است... فی الفور در کمال شوق و شغف:

مهر از سرنامه بر گرفتم گویی که سر گلابدان است
ندانستم نامه خط شماست یا ناهه مشک ختا. نگارخانه چین است یا نگارخانه عنبرین:

۱. از صبا تا نیما، پیشین، جلد اول، ص ۷۵.

۲. کاغذ

۳. ناسخ التواریخ (قاجاریه) و قایع سال ۱۲۵۱ ه. ق.

۴. زن

۵. بی نیاز از توصیف

دل می برد آن خط نگارین گویی، خَطِ یارِ مهربان است
پرسش از حال کرده بودید، از حال دردمندی که مبتلای فراق، جسمش اینجا و
جانش در عراق، چه می پرسی؟

تا نه تصور کنی که بی تو صبورم گر نفسی می زنم ز بازیسین است
به خدا که بی آن جان عزیز، شهر تبریز برای من تب خیز است، بلکه از مُلکِ
آذربایجان، هزار آذر به جان دارم و از جان و عمر، بی آن جان عمر، بیزارم:

گفت معشوقی به عاشق کای فتی^۱ تو به غُرَبَت دیده یی بس شهرها
پس کدامین شهر از آنها خوشتر است گفت آن شهری که در وی دلبر است

بلی، فرقت یاران و تفریق میان جسم و جان بازچه نیست، ایام هجر است و لیالی
بی فجر، درد دوری هست، تاب صبوری نیست، رنج حرمان موجود است، راه درمان
مسدود.

یارب تو به فضل خویشتن باری زین ورطه هولناک پرهانم
همان بهتر که چاره این بلا از حضرت عز و علا خواهم تا به فضل خدا رسم، جدایی
از میان برافتد، بخت بیدار، بار دگر روزی شود، والسلام»^۲

نامه ای از امیرنظام به قائم مقام تبریز: «فدایت شوم رقیمة جنابعالی علی التوالی شرف
صدور ارزانی داشته، نمی دانم از دوری و مهجوری از خدمت سرکار اظهار تأسف نمایم و
بر سعادت التزام جنابعالی در رکاب مبارک و محرومی خودم حسرت ببرم:

جام می و خون دل، هر یک به یکی دادند در دایرة تقدیر تقسیم چنین باشد
سیزی صحرايي رسید و امروز آس ماستی از او به یاد جنابعالی صرف خواهد شد،
از بس از صفا، و هوای از اینجا تا بلدان تعریف کرده بودید، به هوس افتادم که اگر دماغی و
فراغتی داشته باشم، به دو منزل تا به ایوان بروم و مستشارالملك راهم که به عزم اقامت از
باسمنج آمده، با خود همراه خواهم برد. هر جا که هست بی تو نباشد نشست ما...»^۳

جواب مراسله ایست به قلم امیرنظام: «دیروز رقیمة عالی را در وقتی آوردند که از يك
طرف به موضع لگد خورده اسب که دردش تسکین نیافته، زالو انداخته و يك وری افتاده
بودم و از طرفی دیگر به واسطه دو عدد دومی که مثل حَبِ نبات از چانه ام سر بر زده و
ضمادی از بَزْرَك انداخته به هیئتی مکره... بودم؛ وقت عصر است، ابرها مترکم شده هوا را

۱. جوان

۲. از کتاب منشآت میرزا مهدی خان افشار، ص ۳۱ به بعد.

۳. منشآت امیرنظام گروسی، ص ۱۴۳.

تیره کرده است، چشم نمی بیند، اگر همه با عینک است باز می‌زنیم که رقیمه را بخوانم تا ببینم چه ساحری فرمودید؟ خواندم و دیدم سحر حلالست^۱ و ماء زلال؛ بعد از آن تب و التهاب و پس از آن نوع معالجهٔ اطبای نابکار، اینطور راپورت^۲ ایام مرض را نوشتن، کار حضرت فیل است و شوخی نیست (کو سلیمان تا در انگشتت کند انگشتی) یعنی کو جوینی و قآنی تا عرضه داشت نمایند و اقرار به بندگی کنند؟ به سر خودت آنقدر شایق خدمتم که اندازه ندارد، اما چه کنم نمی‌توانم...»

پیشقدمان نثر فصیح و روان

یکی از پیشگامان نثر سلیس و روان، میرزا آقاخان کرمانی است، وی با اسلوب نگارش و طرز فکر اکثر نویسندگان و شعرای قدیم مخالف بود و در پایان تاریخ نامه باستان به این معنی اشاره می‌کند: «... شاید بعضی از اربابان کمال و ادبای فرخنده فال ایران... در مقام اعتراض می‌گویند که این چه اسلوب سخنرانی و چه طرز شعر و شاعری است که برخلاف جمهور شعرای ایران از دایرهٔ ادب و معقولیتی که لازمهٔ کاسه‌لیسان متبصص (دم جنبان و چاپلوس) است خارج شده، طریق مستقیم سلامت را که مدهانه و چاپلوسی باشد کنار نهاده، اینطور است و جدی سخن می‌گویی؛ ره چنان رو که رهروان رفتند. جواب عرض می‌کنم: باید درختان را از میوه‌ها شناخت و امور را از نتایج تمیز داد، در تأثیر و خلاقیت کلام فصحا و بلغای مقدمین ایران سخنی نیست و در آبداری و لطف اشعار ایشان حرفی نمی‌رود، شوخ و شنگی اشعار متأخرین هم قولی است که جملگی برآند، ولی باید ملاحظه نمود که تاکنون از آثار ادبا و شعرای ما چه نوع تأثیر به عرصهٔ ظهور رسیده و نهالی که در باغ سخنوری نشانده‌اند چه ثمر بخشیده و تخمی که کاشته‌اند، چگونه نتیجه داده است؟...»

قوله تعالی والشعراء يتبعهم الغاؤون، شعرای فرنگ... در تنویر افکار و رفع خرافات و بصیر ساختنِ خواطر و تنبیه غافلین و تربیت سُفها و تأدیب جاهلین و تشویق نفوس به فضایل و تهذیب و تصفیهٔ قلوب از رذایل و عبرت و غیرت و وطن و ملت تأثیری دیگر بر اشعار ایشان مترتب نیست... تنها کسی را، که ادبای فرنگ می‌ستایند، همان فردوسی طوسی است که اشعار شاهنامهٔ او اگرچه بعضی جاها خالی از مبالغه نیست، ولی حُبِّ ملیت و جنسیت و شهامت و شجاعت را تا یک درجه در طبایع مردم ایران القاء می‌کند، و

۱. سخن عالی

۲. گزارش و توصیف

پاره‌ای جاها به اصلاح اخلاق نیز می‌کوشد، امیدوارم نتیجه اشعار ناچیز بنده حقیر هم عنقریب در عالم انسانیت معلوم و مشهود افتد و ارباب فصاحت و بلاغت را بعد از این از برای اکتفای به شعرای فرنگستان، نمونه و مسطوره به دست آید و بدانند که شعری که در تحت فایده و نتیجه فلسفی نیست، از قبیل لغوئات و در شمار خرافات و شمسات^۱ خواهد بود والسلام»^۲

سنت‌شکنی میرزا آقاخان کرمانی

مقام ادبی میرزا آقاخان کرمانی را باید در دو مرحله متمایز بررسی کرد: یکی دوره تقلید و دیگر دوره سنت‌شکنی و ابتکار، در دوره اول، روی هم رفته، روح ادبی قرن گذشته ایران در آثارش منعکس است... در آن دوره تقلید، خداوند نویسندگی در نظر میرزا آقاخان، سعدی بود و کتاب رضوان را خود به شیوه گلستان پرداخت... چون از نگارش رضوان فارغ گشت - به قول خودش - عموم ادیبان را طرز آن کتاب شیوا به غایت پسندیده و مطبوع افتاد. «از هرسو تبریکم گفتند و تهنیت و تقریظ نوشتند، مگر یکی از فیلسوفان نامی که برخلاف دیگران، زبان به تعنتم باز کرد و شنعت و ملامت آغاز نهاد»^۳ آن فیلسوف نامی که به نامش تصریح ندارد، ظاهراً جز سید جمال‌الدین اسدآبادی شخص دیگری نیست... از روی کمال انصاف و صداقت، کلمات حکمت آیات آن دانشور آگاه را به عینها نقل می‌کند و در پایان می‌نویسد: «اساس قدرت فضلالی شرق در این است که به واسطه استعارات مشکل و لغات دشوار، کلام را از وضوح طبیعی که فایده اصلی آنست بیندازند و تاکنون به خاطر هیچکدام خطور نکرد که این بساط کهنه را برچیده، طرحی نو بسازند.»

سخنان آن دانشمند گزین، در میرزا آقاخان اثر کرد، «پس عزم جزم کردم که بر نسق جدید و طرز بدیع این عصر که شیوه ادبای فرنگ است اثری ساده بنگارد و شاید نوآموزان را نمونه و سرمشقی برای سخن‌سرایی به دست آید... طغیان میرزا آقاخان علیه سنتهای شعر و ادب فارسی از این جهت با معنی است که خود در آن فن توانایی داشت... حد عصیانش را از کلام خودش بشنوید: «ادیبان ما، نه فقط در ترتیب الفاظ قاصر بوده‌اند، بلکه طریق افاده مردم، و طرح ایشان زیاده از حد معیوب و پریشان است.»

۱. جمع شمسه، بت و صنم.

۲. از صبا تانیا، پیشین جلد ۱، ص ۳۹۲.

۳. ریحان به نقل از کتاب اندیشه‌های میرزا آقاخان، نوشته فریدون آدمیت، ص ۲۰۹ به بعد.

پیشینیان از برای تنبیه خوانندگان به تمثیلات ناقص قناعت جستند، می‌خواهی نامش را کلیلهٔ بهرامشاهی و انوار سهیلی بگذار و می‌خواهی نگارستان و مرزبان نامه بگویی... همه از این معنی دقیق غفلت ورزیده‌اند که حکایت شیر و روباه تا چه مقدار مایه تنبیه و عبرت وزیر و شاه تواند بود و قصه موش و خرگوش تا چه حد مایهٔ بیداری و غیرت درویش و گدا خواهد بود... اصلاح اخلاق يك ملت مواظبتی دائم و ممارستی شدید و تربیتی مستمر و همتی بزرگ می‌خواهد، از دو کنایت مُبهم و عبارت مُغلق، مثل ناقص، نصیحت موهم، چه تأثیر به‌ظهور تواند رسید.»

میرزا آقاخان ترجمهٔ کتاب حاجی بابا را از این جهت که اخلاق و عادات ملت ایران را مورد انتقاد قرار داده است می‌پسندد. انتقادش از شاعران، خیلی تندتر از آن است که دربارهٔ نویسندگان، نقل کردیم... به اعتراض می‌پرسد: «باید دید، نهالی که شعرای ما، در باغ سخنوری نشانده‌اند چه ثمر دارد؟ و چه نتیجه بخشیده است آنچه مبالغه و اغراق گفته‌اند؟ نتیجه‌اش، مرکوز ساختن دروغ، در طبع سادهٔ مردم بوده است، آنچه مدح و مدافعه کرده‌اند، اثرش تشویق وزرا و ملوک به انواع رذایل و سفاقت شده است، آنچه عرفان و تصوف سروده‌اند، ثمری جز تبلی و کسالت حیوانی و تولید گدا و قلندر و بیچاره ندهاده است، آنچه تغزل گل و بلبل ساخته‌اند، حاصلی جز فساد اخلاق جوانان نبخشوده است و آنچه هزل و مطایبه بافته‌اند، فایده‌ای جز رواج فسق و فجور نکرده است؛ همهٔ قصاید غنصری و فرخی و اشعار عرفانی و صوفیانه لاهوتی و شیخ عراقی و مغربی، مداهنات انوری و ظهیر و رشید و کمال، ابیات عاشقانهٔ سعدی و همام و هزلیات و مطایبات سوزنی و سنایی و نفس درازبهای صبا و نازک‌بندیهای شهاب و... قآنی است که اخلاق ملتی را فاسد گردانیده و حُبِّ فضیلت را از طبع مردم ایران محو کرده است... در جمیع شاعران ایران يك نفر استثناست و خدمت به ملت ایران کرد و او فردوسی پاکزاد است که همه دادمردی و دانش داد.»^۱

تمام حمله‌های تند میرزا آقاخان به نویسندگان و شاعران در دو جهت می‌باشد: یکی در شیوهٔ بیان و دیگر در موضوع و مقصد سخنوری او که همه علوم و فنون را از نظرگاه رابطهٔ آنها با اجتماع می‌سنجد؛ برای هنرمندان و سخنوران تقیید مدنی قائل است و معتقد است که هدف نویسندگان و شعرا باید «تئویر افکار و رفع خرافات و بصیر ساختن خواطر و تنبیه غافلین... و عبرت و غیرت و حب وطن و ملت باشد، این کاری است که

شاعران یونان و فرنگستان کرده‌اند... همین هنر را فردوسی به کار برد... و نیز هُمر و شکسپیر انجام داده‌اند، هرکس آثار آنان را بخواند، صورت واقعیتها و مصائب و دلاوریا و حوادث را در برابر چشم خود می‌بیند.»

وی می‌نویسد: «مقایسه ادبیات جدید فرنگستان با آثار نفیس ادبای ایران، نسبت تلگراف است به برج دودی و نور الکتریک است به چراغ موشی و راه آهن است با شتر بُختی...» در تاریخ ادبیات جدید ایران، میرزا آقاخان را برجسته‌ترین نویسندگان اجتماعی در سده گذشته و یگانه نویسنده و شاعر انقلابی پیش از نهضت مشروطیت می‌دانیم، صاحب قریحه‌ایست هنرآفرین، بیانش روشن و رساست و خیال‌انگیز و گیرا و در وصف، فوق‌العاده توانا، خاصه در مجسم کردن صحنه‌های حزن‌انگیز، قلمی موشکاف و مهیج دارد، بهترین نمونه‌های آن داستان کُشت و کشتار با بیان و سرگذشت و افکار و آوارگی خود اوست- شرح اولی را در سه مکتوب و دومی را در رضوان بیان کرده است.- در انتقاد اجتماعی و دست انداختن خرافات، همان طنز و لُتر را پیشه دارد و به او ارادت می‌جسته و در حکایت‌های کنایه‌آمیز رضوان، خامه نیشدار عبید زاکانی را به کار برده است.»^۱

میرزا آقاخان با (خامه تیز) و (کلك خون‌ریزی) که داشت، پیش‌بینی می‌کرد که سرانجام سر خود را در راه بیان و حقیقت‌برباد خواهد داد. اینک بیتی چند از اشعار او:

منم کوه آتشفشان سخن	به من تازه شد داستان کهن
من از بهر ترویج آئین خود	فدا کرده‌ام جان شیرین خود
از آن روی دادم سر خود به باد	که تا خود نباشم به بیگانه شاد
بگفتم ما آنچه بایست گفت	بدینگونه کس در معنی نُسفت
ز جان دست شستیم و گفتیم راست	که ایزد جز از راست از ما نخواست

میرزا آقاخان برای آنکه فساد دیوان و دربار ایران را بر خاص و عام و عیان و آشکار کند در کتاب رضوان، از کيفر يك آفتابه دزد سخن می‌گوید: «یکی از وکلای ایران در بارگاه شاهنشاهی دزدی را دید که به معرض قتل می‌بردند. گفت: در حقیقت این دزد، کشتن را مستوجب است، زیرا بدون لباس رسمی و منصب دولتی می‌خواهد دزدی کند.» (از کتاب رضوان)

انتقادات تاریخی و ادبی میرزا فتحعلی آخوندزاده

میرزا فتحعلی آخوندزاده مانند میرزا آقاخان روش گذشتگان را نمی‌پسندد. او سبک

تاریخ‌نویسی و سنت‌های ادبی ایران را مورد انتقاد قرار داده است و به فن تاریخ‌نویسی جدید توجه یافته است. در تاریخ، رابطه علت و معلول را می‌شناسد و تاریخ را حاصل کار آدمی می‌شمارد و هیچ دست‌نামری را در سیر تاریخ مؤثر نمی‌داند... او بیشتر تاریخ‌های فارسی را بی‌مایه و معیوب می‌داند و در مورد نادر می‌نویسد: «مورخان ما نمی‌دانند که نادر پیش از خروج که بوده و پیشه‌اش چه بوده است؟ به‌علاوه از فنون جنگی نیز غافل‌اند که در نبرد اشرف افغان چه نقشه‌ای کشیده و چه هنر و فراستی ظاهر کرده است؟... میرزا مهدی استرآبادی... فقط با الفاظی مکروه، خود و خواننده را مشغول می‌سازد و می‌نویسد: زهی خدیوی که هنگامی که به جنبش کوه‌گران امر فرماید صخره صمّا سبکتر از ریگ روان شود...» بر همان منوال (رساله ایراد) را در ربیع‌الاول ۱۲۷۹ در انتقاد بر روضة‌الصفای ناصری تألیف رضاقلی خان هدایت نوشت... «جهت انتقادش بر اغراق‌گویی مورخان و عبارت‌پردازی آنان، لغات را به معنی خود به کار نبردن، و شعر را داخل تاریخ کردن، می‌باشد در واقع به شیوه تاریخ‌نگاران ادیب، یا ادیبان تاریخ‌نویس تاخته است...» در شرح محاصره هرات به زمان محمدشاه گوید: «بگذار ببینیم قلعه را چطور می‌گیرند؟ چه مقام شعر خواندن توست؟... آخر من، که دیوان شعر نمی‌خوانم، من تاریخ می‌خوانم... به‌علاوه، این قافیه‌پردازی و مضمون‌ساختن و الفاظ زائد آوردن چه چیز است؟ آنها هیچ معنی ندارند...» درباره حسن لفظ همین اندازه گوید: «نظمی که حسن مضمون داشته، حس الفاظ نداشته باشد، مثل مثنوی مولوی، این نظم مقبول است، اما در شعر بیم نقصان هست، نظمی که حسن الفاظ داشته، حسن مضمون نداشته باشد، مثل اشعار قآنی تهرانی، این نظم، رکیک و کسالت‌انگیز است، اما باز نوعی از شعر است و باز هنری است نظمی که هم حسن مضمون، و هم حسن الفاظ داشته باشد، مثل شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی، و دیوان حافظ... صاحبان این نظم... ارباب خیالات حکیمانه و مورد الهامند...»

آخوندزاده به بعضی از قصاید سروش که نه حُسنِ مضمون دارد و نه حُسنِ الفاظ، حمله می‌کند. از جمله:

سروش مدح رسول‌خدا و عترت‌گوی که سیّات تو را بسترَد چنین حَسَنات
مطاوعان وی و پیروان عترت او به معنی آدمیانند و دیگران حَشرات
البته هیچکس منکر مقام والای خاندان رسالت نیست ولی اهانت به بشریت نیز

هرگز روا نیست و مخالف آیات قرآن و تعالیم اسلامی است.

آخوندزاده می‌پرسد: «آیا صحیح است که فلاسفه، ادبا و مُخترعان اروپا، مانند:

ولتر، روسو، مونتسکیو، وات، هومبولت، فنلون، بوفن، شکسپیر و بارون و سایرین در زمره حشرات محسوب می‌شوند، اما شمس الشعرا سروش، وجود لاینفع و بیمصرف، و امثال او در زمره آدمیان باشند.^۱

میرزا فتحعلی آخوندزاده و ملای رومی

میرزا فتحعلی می‌نویسد: «مثنوی را از اول تا آخر مطالعه کردم، به شیوه ارباب قلم اروپا راجع به ملای رومی و تصنیفش عقیده‌ام را می‌نویسم... مولوی عالمی است بی‌بدیل، فاضلی است بی‌نظیر، به زبان فارسی و عربی بسیار مسلط، احادیث و اخبار را خوب می‌داند، عقیده‌اش عین حکمای هند است، یعنی به وحدت وجود اعتقاد دارد... اما اشتباه مولوی در اینجاست که برای آن وجود کل، اراده و اختیار قایل است... و چنین می‌پندارد که وجود کل با اراده و اختیار خود، اجزاء را به عالم کثرات و تعینات درآورده است، پس اجزاء باید تلاش کنند تا خودشان را پس از مدتی سیر و سلوک، دوباره به همان وجود کل برسانند و گویا وسیله عمده این وصال، در فناست و بقای جاویدان از این فنا حاصل خواهد شد.»

آن اعتقاد از همان وجهه نظر صرف مادی میرزا فتحعلی سرچشمه می‌گیرد... او وحدت وجود را در ماده می‌داند و معتقد به صانع مدبّر نیست و نیز فنا را تخطئه می‌کند... ایراد سوم که به مولوی وارد می‌کند اینک: «مولوی قایل به روح است، یعنی معتقد است پس از مرگ، روح می‌ماند و به وجود کل ملحق می‌شود، اما حکمای مغرب، روح را قائم به ذات نمی‌دانند، بلکه می‌گویند، روح از مقتضیات جسم است و قائم به جسم می‌باشد. از آن ایرادها گذشته، جهت دیگر افکار بلند مولوی را تأیید می‌کند، شیوه بیان خاص خودش است؛ با مطالعه اشعار زیر می‌توانیم تا حدی با اصول عقاید و معتقدات مولوی آشنا شویم:

حب جاه و سروری دارد بدان	که شمارد خویش، از پیغمبران
ما نخواهیم اینچنین لاف و دروغ	گردن اندر کَشک افتادن به به دوغ
باز گفتند این همه زرق است و مکر	که خدا نایب کند از زید و بکر
مغز خر خوردیم تا ما چون شما	پشه را داریم همراز هما
غالباً ما عقل داریم این قدر	گندنا را می‌شناسیم از گزر